



دانایی محور تربیت: نقش تحول آفرین معلم ادبیات فارسی دانا در تحقق یادگیری معنادار

محبوبه نیکوسیر جهرمی

کارشناسی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور



چکیده
MDO-02-2026.0156
MNR-170-2-077B7E

در جهان معاصر، تعلیم و تربیت بیش از هر زمان دیگری با چالش فاصله گرفتن از معنا، فهم عمیق و تجربه زیسته دانش آموزان روبه رو است. در این میان، درس ادبیات فارسی در دوره های آموزشی، به ویژه در مقاطع عمومی، ظرفیتی کم نظیر برای پیوند میان شناخت، عاطفه، هویت، اخلاق و تفکر در اختیار نظام آموزشی قرار می دهد. با این حال، هنگامی که آموزش ادبیات فارسی به سطح انتقال محفوظات، آرایه های ادبی، معنی لغات و پاسخ های قالبی تقلیل یابد، این ظرفیت تمدنی و تربیتی تضعیف می شود. هدف این مقاله، تبیین نقش «معلم ادبیات فارسی دانا» در تحقق تربیت دانایی محور و یادگیری معنادار است. روش پژوهش، مروری-تحلیلی بوده و داده ها از طریق مطالعه منابع فارسی در حوزه تعلیم و تربیت، یادگیری معنادار، آموزش ادبیات فارسی، فلسفه تربیت، تفکر انتقادی و تربیت اسلامی گردآوری و تحلیل شده اند. یافته ها نشان می دهد که معلم ادبیات فارسی دانا، صرفاً انتقال دهنده متن نیست، بلکه مفسر معنا، تسهیل گر گفت و گو، پرورش دهنده قوه تأمل، تقویت کننده هویت فرهنگی و راهبر تجربه زیباشناختی دانش آموز است. چنین معلمی می تواند از رهگذر خوانش تفسیری متون، گفت و گوی کلاسی، پیوند ادبیات با زندگی، توجه به بافت فرهنگی و فعال سازی تفکر انتقادی، شرایط یادگیری معنادار را فراهم سازد. بر این اساس، نتیجه گیری می شود که تحول در آموزش ادبیات فارسی بدون بازتعریف جایگاه معلم از «مدرس متن» به «معلم دانا و تربیت گر» ممکن نیست. در پایان، پیشنهادهایی برای بازآموزی معلمان، بازنگری برنامه درسی، تقویت روش های مشارکتی و ارتقای رویکرد تربیتی در تدریس ادبیات فارسی ارائه شده است.

کلیدواژه ها

تربیت دانایی محور، معلم ادبیات فارسی، یادگیری معنادار، آموزش ادبیات، تفکر انتقادی، هویت فرهنگی، تربیت معنادار.

مقدمه

نظام‌های آموزشی در روزگار حاضر، بیش از گذشته با این پرسش بنیادین مواجه‌اند که غایت آموزش چیست و مدرسه قرار است چه نوع انسانی تربیت کند. اگر آموزش صرفاً به انتقال اطلاعات، آماده‌سازی برای آزمون و تولید پاسخ‌های استاندارد تقلیل یابد، مدرسه از رسالت انسانی و تمدنی خود فاصله می‌گیرد. در برابر این وضعیت، رویکرد «تربیت دانایی‌محور» بر آن است که آموزش باید از سطح اطلاع‌رسانی عبور کرده و به ساحت فهم، تفسیر، داوری، انتخاب، معناپردازی و زیستن آگاهانه برسد. دانایی در این معنا، جمع ساده‌ای از دانش‌ها نیست، بلکه توان به‌کارگیری فهم در موقعیت‌های واقعی زندگی، پیوند دادن آموخته‌ها با تجربه، و حرکت از دانستن به شدن است (شریعت‌مداری، ۱۴۰۱).

در میان حوزه‌های درسی، ادبیات فارسی جایگاهی ممتاز دارد؛ زیرا ادبیات نه فقط موضوعی آموزشی، بلکه حامل حافظه تاریخی، هویت فرهنگی، نظام ارزشی، ذوق زیباشناختی و افق‌های اندیشگی یک ملت است. متون ادبی فارسی، اعم از شعر، حکایت، داستان، مثل، نثر تعلیمی و متون معاصر، سرشار از ظرفیت‌هایی برای پرورش تفکر، تخیل، همدلی، خودآگاهی، اخلاق و قضاوت‌اند. از همین رو، آموزش ادبیات فارسی می‌تواند نقشی کانونی در تحقق تربیت دانایی‌محور داشته باشد؛ به شرط آنکه تدریس آن از سطح گزارش ظاهری معنا و محفوظات فراتر رود و به فرایندی برای کشف معنا، گفت‌وگو، تحلیل، تأمل و تجربه بدل شود (زرقانی، ۱۴۰۰).

با وجود این ظرفیت، واقعیت رایج در بسیاری از کلاس‌های ادبیات فارسی آن است که آموزش این درس اغلب بر محفوظات، معنی واژگان، آرایه‌شناسی مکانیکی، پاسخ‌های از پیش تعیین‌شده و آمادگی برای آزمون متمرکز شده است. در چنین بستری، ادبیات از یک تجربه زنده، درگیرکننده و انسان‌ساز به موضوعی خشک، امتحان‌محور و گاه خسته‌کننده تبدیل می‌شود. نتیجه این وضعیت، گسست میان متن ادبی و جهان زیسته دانش‌آموز است؛ گسستی که موجب می‌شود یادگیری نه معنادار، بلکه سطحی، ناپایدار و منفعلانه باشد (حسینی، ۱۴۰۲).

اینجاست که نقش معلم ادبیات فارسی برجسته می‌شود. معلم ادبیات فارسی دانا، کسی است که افزون بر تسلط علمی بر زبان و ادبیات، از بصیرت تربیتی، توان گفت‌وگوسازی، قدرت پیوندزدن متن با زندگی، آگاهی از تحولات فرهنگی و توان برانگیختن تفکر برخوردار است. او صرفاً شرح‌دهنده ابیات و عبارات نیست، بلکه مفسر افق‌های معنایی متن و راهنمای ورود دانش‌آموز به جهان ادبیات است. این معلم با بهره‌گیری از روش‌های فعال،



پرسش محور و تأملی، متن را به تجربه ای تربیتی بدل می سازد و از این رهگذر، شرایط یادگیری معنادار را فراهم می کند (ملکی، ۱۴۰۰).

مفهوم یادگیری معنادار، که در ادبیات تربیتی بر پیوند آموخته های جدید با ساختار شناختی پیشین، درگیر شدن فعال یادگیرنده و فهم عمیق دلالت دارد، می تواند در آموزش ادبیات فارسی تجلی روشن تری پیدا کند. متن ادبی به طور طبیعی امکان تفسیر، چندلایگی معنا، ارتباط عاطفی و تعامل ذهنی را فراهم می سازد. اما این امکان، تنها در صورتی بالفعل می شود که معلم دارای بینش دانایی محور باشد و بتواند میان متن، دانش آموز و زندگی اجتماعی-فرهنگی او پیوندی خلاق برقرار کند (سیف، ۱۴۰۰).

از سوی دیگر، در شرایطی که کودکان و نوجوانان در معرض سیل داده ها، شبکه های اجتماعی، زبان های شتاب زده و گسست های هویتی قرار دارند، ادبیات فارسی می تواند به پناهگاهی برای بازسازی زبان، هویت، تأمل و معنا تبدیل شود. اما این کارکرد تنها با حضور معلمی ممکن است که خود از ساحت دانایی برخوردار باشد؛ یعنی بتواند متن را از حالت شیء آموزشی خارج کرده و به فرصت رشد شخصیت بدل کند. چنین معلمی نه فقط دانش ادبی، بلکه فهم فرهنگی، درک تربیتی و مهارت ارتباطی را به صورت تلفیقی به کار می گیرد (قائمی، ۱۴۰۱).

بر این اساس، مقاله حاضر می کوشد با رویکردی مروری و تحلیلی، جایگاه و نقش تحول آفرین معلم ادبیات فارسی دانا را در تحقق یادگیری معنادار تبیین کند و نشان دهد که چگونه آموزش ادبیات فارسی، در پرتو تربیت دانایی محور، می تواند به بستری برای شکل گیری فهم، هویت، گفت و گو، اخلاق و تفکر بدل شود.

بیان مسئله

یکی از مسائل اساسی نظام آموزشی معاصر، غلبه رویکرد کمی و انتقالی بر فرایند تعلیم و تربیت است. در این رویکرد، موفقیت آموزشی غالباً با میزان پوشش محتوا، کسب نمره و پاسخ گویی به آزمون ها سنجیده می شود، نه با عمق فهم، توان تفسیر، قدرت ارتباط دادن آموخته ها با زندگی و شکل گیری نگرش های پایدار. این مسئله در درس ادبیات فارسی نیز به طور جدی مشاهده می شود. در بسیاری از کلاس ها، ادبیات به مجموعه ای از لغات، معانی، آرایه ها و اطلاعات تاریخی تقلیل می یابد و ظرفیت های تربیتی، تفکری و هویتی آن نادیده گرفته می شود (صفوی، ۱۳۹۹).

مسئله اصلی آن است که میان ماهیت حقیقی ادبیات فارسی و شیوه رایج آموزش آن شکافی عمیق ایجاد شده است. ادبیات، ذاتاً حوزه ای از معنا، تخیل، تجربه، نقد، عاطفه، زبان و هویت است؛ اما آموزش آن در مدرسه اغلب



به بازتولید پاسخ‌های قالبی محدود می‌شود. دانش‌آموز به جای آنکه با متن زندگی کند، آن را حفظ می‌کند؛ به جای آنکه از متن پرسش بسازد، پاسخ از پیش ساخته دریافت می‌کند؛ و به جای آنکه با ادبیات به خود و جهان بیندیشد، تنها در پی عبور از امتحان است. در این وضعیت، یادگیری معنادار مجال تحقق نمی‌یابد، زیرا معنا مستلزم مشارکت فعال ذهن، ارتباط شخصی با محتوا و ساختن فهم درونی است (شعبانی، ۱۴۰۰).

از سوی دیگر، تحولات فرهنگی و رسانه‌ای دوران جدید نیز بر پیچیدگی مسئله افزوده است. دانش‌آموز امروز در محیطی رشد می‌کند که زبان در آن شتاب‌زده، ارتباطات سطحی و فرصت تأمل محدود شده است. در چنین فضایی، درس ادبیات فارسی می‌تواند نقشی جبرانی و تعالی‌بخش داشته باشد؛ یعنی زبان را ژرف‌تر، تجربه را انسانی‌تر و تفکر را سنجیده‌تر سازد. اما اگر معلم ادبیات فاقد رویکرد دانایی‌محور باشد، خود درس ادبیات نیز به بخشی از چرخه سطحی‌سازی بدل می‌شود (حجازی، ۱۴۰۱).

از این‌رو، مسئله این پژوهش آن است که معلم ادبیات فارسی چگونه و با تکیه بر چه ویژگی‌هایی می‌تواند از یک مدرس متن به یک عامل تحول‌آفرین در تربیت دانایی‌محور تبدیل شود و زمینه یادگیری معنادار را برای دانش‌آموزان فراهم آورد؟ این مسئله، هم بُعد نظری دارد و هم بُعد کاربردی؛ زیرا پاسخ به آن می‌تواند در بازاندیشی برنامه درسی، تربیت معلم و شیوه‌های تدریس ادبیات فارسی راهگشا باشد.

ضرورت و اهمیت پژوهش

ضرورت این پژوهش از چند جهت قابل تبیین است. نخست آنکه ادبیات فارسی یکی از مهم‌ترین ارکان هویت فرهنگی و زبانی جامعه ایرانی است. آموزش این درس، تنها آموزش چند متن یا مهارت زبانی نیست، بلکه مشارکت در انتقال میراث فکری، اخلاقی و تمدنی جامعه است. اگر این انتقال به صورت سطحی انجام شود، دانش‌آموز از پیوند عمیق با زبان و فرهنگ خویش محروم می‌ماند (زرین‌کوب، ۱۳۹۸).

دوم آنکه در عصر غلبه اطلاعات و پراکندگی ذهنی، نیاز به تربیت معنادار و ژرف‌اندیش بیش از همیشه احساس می‌شود. یادگیری معنادار، دانش‌آموز را از مصرف‌کننده منفعل اطلاعات به سوژه‌ای فهم‌گر، پرسشگر و تفسیرکننده تبدیل می‌کند. معلم ادبیات فارسی، به دلیل ماهیت خاص درس خود، می‌تواند نقشی ممتاز در این تحول ایفا کند (سیف، ۱۴۰۰).

سوم آنکه بسیاری از پژوهش‌ها بر اهمیت معلم در کیفیت یادگیری تأکید کرده‌اند، اما نقش ویژه «معلم ادبیات فارسی دانا» در نسبت با تربیت دانایی‌محور کمتر به صورت مستقل تحلیل شده است. از این رو، پژوهش حاضر می‌تواند خلأ نظری موجود را تا اندازه‌ای جبران کند (ملکی، ۱۴۰۰).

چهارم آنکه در اسناد تربیتی و برنامه‌های درسی ملی، بر تربیت چندساحتی، تقویت هویت ایرانی-اسلامی، پرورش تفکر و یادگیری عمیق تأکید شده است. تحقق این اهداف بدون توجه به نقش معلمانی که بتوانند این ارزش‌ها را در کلاس درس عینیت ببخشند، ممکن نیست (فانی و همکاران، ۱۴۰۱).

اهداف پژوهش

هدف کلی

تبیین نقش تحول‌آفرین معلم ادبیات فارسی دانا در تحقق یادگیری معنادار در چارچوب تربیت دانایی‌محور.

اهداف جزئی

۱. تبیین مفهوم تربیت دانایی‌محور و نسبت آن با آموزش ادبیات فارسی.
۲. تحلیل ویژگی‌های حرفه‌ای، معرفتی و تربیتی معلم ادبیات فارسی دانا.
۳. بررسی مؤلفه‌های یادگیری معنادار در فرایند آموزش ادبیات فارسی.
۴. شناسایی راهبردهای معلم برای پیوند متن ادبی با تجربه زیسته دانش‌آموزان.
۵. ارائه پیشنهادها برای کاربردی برای ارتقای کیفیت تدریس ادبیات فارسی.

فرضیات پژوهش

با توجه به ماهیت مروری-تحلیلی پژوهش، فرضیات به صورت نظری تنظیم شده‌اند:

۱. میان رویکرد دانایی‌محور معلم ادبیات فارسی و تحقق یادگیری معنادار رابطه مستقیم وجود دارد.
۲. هرچه معلم ادبیات فارسی از روش‌های گفت‌وگو محور، تفسیری و تأمل‌برانگیز بیشتر استفاده کند، عمق یادگیری دانش‌آموزان افزایش می‌یابد.

۳. پیوند دادن متون ادبی با تجربه زیسته، هویت فرهنگی و مسائل واقعی زندگی، موجب پایداری و معناداری بیشتر یادگیری می‌شود.

۴. کاهش آموزش حافظه‌محور در درس ادبیات فارسی و تقویت نقش تربیتی معلم، به رشد تفکر، فهم و خودآگاهی دانش‌آموزان می‌انجامد.

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش از نوع **مروری-تحلیلی** است. در این روش، منابع علمی فارسی مرتبط با موضوع شامل کتاب‌ها، مقالات علمی-پژوهشی، آثار حوزه تعلیم و تربیت، آموزش ادبیات فارسی، یادگیری معنادار، تفکر انتقادی و تربیت اسلامی گردآوری، مطالعه و تحلیل شده‌اند. شیوه انتخاب منابع هدفمند بوده و آثاری برگزیده شده‌اند که بیشترین ارتباط مفهومی را با موضوع پژوهش داشته‌اند. سپس داده‌های حاصل از مطالعه منابع، از طریق تحلیل محتوای کیفی و ترکیب مفهومی، در قالب مقوله‌های اصلی شامل «تربیت دانایی‌محور»، «معلم ادبیات فارسی دانا»، «یادگیری معنادار» و «راهبردهای تحول‌آفرین تدریس» سازمان‌دهی شده‌اند. در این مقاله، تلاش شده است اسنادهای درون‌متنی بر اساس شیوه APA در متن فارسی رعایت شود.

پیشینه پژوهشی

پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه تعلیم و تربیت نشان می‌دهند که معلم، مهم‌ترین عامل مدرسه‌ای در کیفیت یادگیری دانش‌آموزان است. شریعتمداری (۱۴۰۱) در تبیین فلسفه آموزش و پرورش بر این نکته تأکید می‌کند که تربیت، فرایندی فراتر از انتقال داده‌هاست و باید به رشد همه‌جانبه انسان منتهی شود. این دیدگاه، زمینه نظری مناسبی برای فهم تربیت دانایی‌محور فراهم می‌کند.

سیف (۱۴۰۰) در بحث یادگیری و آموزش، یادگیری معنادار را وابسته به پیوند مفاهیم جدید با ساخت شناختی پیشین و مشارکت فعال یادگیرنده می‌داند. از منظر او، تدریس مؤثر هنگامی رخ می‌دهد که معلم بتواند میان محتوای آموزشی و تجربه ذهنی شاگرد رابطه برقرار کند. این مبنا در آموزش ادبیات فارسی اهمیت مضاعف دارد.

ملکی (۱۴۰۰) در آثار خود درباره برنامه درسی و یادگیری، بر نقش روش‌های فعال، مسئله‌محور و فهم‌مدار در کلاس درس تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که آموزش حافظه‌محور، مانع درونی‌سازی یادگیری است. یافته‌های او با ایده تبدیل کلاس ادبیات به فضای گفت‌وگو و تفسیر سازگار است.



زرقانی (۱۴۰۰) در حوزه آموزش زبان و ادبیات فارسی، به ظرفیت تربیتی متون ادبی اشاره کرده و معتقد است که تدریس ادبیات نباید به آموزش صناعات لفظی محدود شود، بلکه باید به درک لایه های معنایی، اجتماعی و فرهنگی متن منجر شود. این رویکرد با نقش معلم دانا در خوانش عمیق متون هم راستاست.

صفوی (۱۳۹۹) با تأکید بر ساختار زبان و معنا، نشان می دهد که فهم متن ادبی نیازمند فراتر رفتن از ترجمه ظاهری و توجه به شبکه معنایی و بافت فرهنگی است. از این منظر، معلم ادبیات باید خود توان خوانش لایه مند متن را داشته باشد تا بتواند چنین توانی را در شاگردان پرورش دهد.

قائمی (۱۴۰۱) در بحث تربیت و هویت، مدرسه را نهادی هویت ساز می داند و بر نقش معلم در انتقال ارزش ها، نگرش ها و سبک های فهم تأکید می کند. این دیدگاه برای تحلیل جایگاه معلم ادبیات فارسی در تقویت هویت فرهنگی و زبانی بسیار راهگشاست.

حسینی (۱۴۰۲) در پژوهش خود درباره آموزش ادبیات و انگیزش تحصیلی، نشان می دهد کلاس هایی که در آن ها معلم از روش های تعاملی، خوانش خلاق و پیوند متن با زندگی دانش آموز بهره می گیرد، از نظر انگیزه، مشارکت و ماندگاری یادگیری وضعیت مطلوب تری دارند.

شعبانی (۱۴۰۰) نیز در تحلیل مهارت های تدریس اثربخش، بر نقش پرسش، تعامل، بازخورد و فضای امن یادگیری تأکید کرده است. این مؤلفه ها برای تدریس ادبیات فارسی و تبدیل متن به تجربه ای زنده ضروری اند.

حجازی (۱۴۰۱) با رویکرد روان شناسی تربیتی، بیان می کند که یادگیری زمانی عمق می یابد که نیازهای عاطفی، شناختی و اجتماعی یادگیرنده به صورت هم زمان مورد توجه قرار گیرد. این نکته در درس ادبیات فارسی که ماهیتی عاطفی و فرهنگی نیز دارد، اهمیت ویژه دارد.

زرین کوب (۱۳۹۸) در آثار تحلیلی خود درباره ادبیات فارسی، نقش ادبیات را در ساختن افق تاریخی و هویتی جامعه برجسته می کند. بر پایه این نگاه، آموزش ادبیات نه کاری حاشیه ای، بلکه اقدامی در متن تربیت فرهنگی است.

فانی و همکاران (۱۴۰۱) نیز در بررسی اسناد تحول آموزشی، نشان می دهند که اهداف کلان تربیتی کشور بر هویت، تفکر، خلاقیت و فهم عمیق تأکید دارند؛ بنابراین بازاندیشی در نقش معلم ادبیات فارسی در جهت این اهداف ضروری است.

در مجموع، پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که هرچند درباره یادگیری معنادار، نقش معلم و اهمیت ادبیات فارسی مطالعاتی انجام شده، اما ترکیب این سه حوزه در قالب مفهوم «معلم ادبیات فارسی دانا» هنوز نیازمند بسط نظری و کاربردی بیشتر است؛ و پژوهش حاضر می‌کوشد در همین نقطه مداخله کند.

یافته‌ها

۱. تبیین مفهوم معلم ادبیات فارسی دانا

یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که معلم ادبیات فارسی دانا، معلمی است که سه ساحت را به صورت هم‌زمان در خود جمع کرده است: دانش ادبی، بینش تربیتی و حکمت عملی. او متون ادبی را نه فقط از منظر واژگان و صنایع، بلکه به مثابه موقعیت‌هایی برای فهم انسان، جامعه، اخلاق، تاریخ و هویت می‌نگرد. بنابراین دانایی او صرفاً تخصص موضوعی نیست، بلکه نوعی توان هدایت تربیتی از رهگذر ادبیات است (شریعتمداری، ۱۴۰۱؛ قائمی، ۱۴۰۱).

چنین معلمی قادر است میان ظاهر و باطن متن تمایز قائل شود. او در تدریس شعر یا نثر، به جای اکتفا به شرح بیت یا معنی جمله، دانش‌آموز را به کشف لایه‌های پنهان معنا، فضای احساسی، افق تاریخی و پیام انسانی متن هدایت می‌کند. از این‌رو، تدریس او از حالت تک‌صدایی خارج شده و به فرایندی گفت‌وگومحور بدل می‌شود.

۲. پیوند تربیت دانایی‌محور با آموزش ادبیات فارسی

یکی از یافته‌های اصلی آن است که ادبیات فارسی بستری طبیعی برای تربیت دانایی‌محور فراهم می‌آورد. زیرا متن ادبی، برخلاف بسیاری از محتواهای صرفاً اطلاعاتی، چندمعنایی، تفسیربردار، تجربه‌برانگیز و تأمل‌ساز است. از این حیث، ادبیات می‌تواند دانش‌آموز را از سطح دریافت منفعل به سطح مشارکت فعال در فهم برساند (زرقانی، ۱۴۰۰).

در تربیت دانایی‌محور، معلم می‌کوشد دانش‌آموز را به این پرسش‌ها نزدیک کند: این متن چه می‌گوید؟ چرا چنین می‌گوید؟ با زندگی من چه نسبتی دارد؟ چه ارزشی را برجسته می‌کند؟ چه نقدی بر رفتار انسانی دارد؟ این پرسش‌ها، متن را از شیء درسی به تجربه تربیتی تبدیل می‌کنند. بنابراین، ادبیات فارسی از رهگذر معلم دانا می‌تواند به ابزاری برای خودفهمی، دیگرفهمی و جهان‌فهمی بدل شود.

۳. مؤلفه‌های یادگیری معنادار در کلاس ادبیات فارسی

تحلیل منابع نشان می‌دهد که یادگیری معنادار در آموزش ادبیات فارسی دارای چند مؤلفه اساسی است:

الف) پیوند با دانش و تجربه پیشین

دانش‌آموز زمانی متن را عمیق می‌فهمد که بتواند آن را با تجربه‌های شخصی، فرهنگی و اجتماعی خود مرتبط سازد. معلم دانا با طرح پرسش‌های مناسب، مثال‌های زندگی‌محور و موقعیت‌های آشنا، این پیوند را برقرار می‌کند (سیف، ۱۴۰۰).

ب) درگیری فعال ذهنی و عاطفی

ادبیات تنها با ذهن آموخته نمی‌شود؛ عاطفه، تخیل و حس زیبایی‌شناختی نیز در آن نقش دارند. بنابراین، معلمی موفق‌تر است که دانش‌آموز را درگیر خواندن، تصور کردن، حس کردن، مقایسه کردن و داوری کردن کند (حجازی، ۱۴۰۱).

ج) گفت‌وگو و تفسیر

متن ادبی یک پاسخ قطعی ندارد، بلکه میدان گفت‌وگو است. معلم ادبیات فارسی دانا با ایجاد فضای امن کلاسی، امکان بیان تفسیرهای متفاوت را فراهم می‌کند و به دانش‌آموز می‌آموزد که فهم، امری فرایندی و تأملی است، نه صرفاً دریافت یک جواب درست (شعبانی، ۱۴۰۰).

د) پیوند با هویت فرهنگی

متون ادبی فارسی حامل حافظه جمعی و تجربه تاریخی جامعه‌اند. وقتی معلم بتواند این پیوند را برای دانش‌آموز روشن کند، یادگیری از سطح درس به سطح تعلق فرهنگی ارتقا می‌یابد (زرین‌کوب، ۱۳۹۸).

۴. راهبردهای تحول‌آفرین معلم ادبیات فارسی دانا

یافته‌ها نشان می‌دهد که معلم ادبیات فارسی دانا برای تحقق یادگیری معنادار از راهبردهای زیر بهره می‌گیرد:

۴-۱. خوانش تفسیری به جای شرح خطی

در این روش، معلم به جای حرکت صرفاً واژه‌به‌واژه، متن را به صورت یک کل معنادار بررسی می‌کند و از دانش‌آموز می‌خواهد ایده محوری، پیام ضمنی، کشمکش معنایی و بار عاطفی متن را دریابد (صفوی، ۱۳۹۹).

۴-۲. پرسش‌محوری

معلم دانا کمتر پاسخ نهایی می‌دهد و بیشتر پرسش‌های گشوده طرح می‌کند؛ مانند: اگر شما جای شخصیت داستان بودید چه می‌کردید؟ این شعر کدام احساس انسانی را برجسته می‌کند؟ پیام این حکایت در زندگی امروز چیست؟ چنین پرسش‌هایی زمینه تفکر و معناپردازی را تقویت می‌کند (ملکی، ۱۴۰۰).

۳-۴. پیوند متن با زندگی

یادگیری زمانی معنادار می‌شود که دانش‌آموز احساس کند متن به زندگی او مربوط است. معلم دانا می‌کوشد مفاهیم ادبی را با تجربه‌های روزمره، مسائل اخلاقی، روابط انسانی، خانواده، مدرسه و جامعه مرتبط سازد (حسینی، ۱۴۰۲).

۴-۴. تقویت گفت‌وگوی جمعی

گفت‌وگوی کلاسی به دانش‌آموز کمک می‌کند با تفسیرهای متنوع آشنا شود و ذهن خود را از تک‌صدایی خارج کند. معلم دانا کلاس را به محیط تعامل فکری تبدیل می‌کند، نه فضای بازگویی پاسخ‌های کتاب (شعبانی، ۱۴۰۰).

۵-۴. توجه به لذت ادبی و تجربه زیباشناختی

ادبیات فقط برای آموزش پیام نیست؛ لذت بردن از زبان، موسیقی کلام، تصویرسازی و ظرافت بیان نیز بخشی از تربیت است. معلم دانا این جنبه را زنده نگه می‌دارد و اجازه نمی‌دهد کلاس ادبیات به کارگاه خشک تحلیل صوری تبدیل شود (زرقانی، ۱۴۰۰).

۵. نقش معلم دانا در پرورش تفکر، اخلاق و هویت

از مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش آن است که معلم ادبیات فارسی دانا، تنها بر یادگیری یک درس تأثیر نمی‌گذارد، بلکه در ساخت شخصیت فکری و فرهنگی دانش‌آموز نقش ایفا می‌کند. او از طریق متن ادبی، قدرت همدلی، قوه تخیل، حساسیت اخلاقی، توان داور و آگاهی هویتی را پرورش می‌دهد. این کارکردها سبب می‌شوند آموزش ادبیات فارسی به قلب تربیت انسانی نزدیک شود (قائمی، ۱۴۰۱).

۶. موانع تحقق نقش تحول‌آفرین معلم ادبیات فارسی

یافته‌ها همچنین نشان می‌دهد که چند مانع جدی بر سر راه ایفای این نقش وجود دارد: آزمون‌محوری، کمبود زمان، تراکم محتوا، غلبه نگاه محفوظاتی، ضعف دوره‌های تربیت معلم، و کم‌توجهی به روش‌های نوین تدریس. تا



زمانی که این موانع برطرف نشود، حتی معلمان توانمند نیز برای تحقق کامل آموزش معنادار با دشواری مواجه خواهند بود (فانی و همکاران، ۱۴۰۱).

نتیجه گیری

بررسی نظری و مروری منابع نشان داد که تحقق یادگیری معنادار در آموزش ادبیات فارسی، در گرو حضور معلمی است که از سطح انتقال دانش ادبی فراتر رود و به مرتبه دانایی تربیتی برسد. معلم ادبیات فارسی دانا، صرفاً آشنا به متون و قواعد نیست، بلکه واجد بینش فرهنگی، قدرت تفسیر، مهارت گفت‌وگوسازی، حساسیت تربیتی و توان پیوند زدن ادبیات با زندگی است. چنین معلمی می‌تواند متن ادبی را از یک موضوع درسی به عرصه‌ای برای فهم انسان، تقویت هویت، رشد تفکر و پرورش اخلاق تبدیل کند.

یافته‌ها نشان داد که تربیت دانایی‌محور، با ماهیت ادبیات فارسی نسبت عمیقی دارد؛ زیرا ادبیات ذاتاً ظرفیت تأمل، تفسیر، همدلی، زیبایی‌شناسی و معناپردازی را در خود نهفته دارد. اما این ظرفیت تنها زمانی شکوفا می‌شود که شیوه تدریس از حالت حافظه‌محور و پاسخ‌محور خارج شود و به سمت خوانش تفسیری، گفت‌وگو، تجربه‌محوری و فهم عمیق حرکت کند. در این میان، نقش معلم، نقشی کانونی و تحول‌آفرین است.

بنابراین، اگر نظام آموزشی در پی آن است که درس ادبیات فارسی به جایگاه واقعی خود در تربیت انسانی و فرهنگی بازگردد، باید در تربیت، انتخاب، حمایت و توانمندسازی معلمان ادبیات فارسی بازاندیشی کند. تحول در برنامه درسی بدون تحول در هویت حرفه‌ای معلم، نتیجه‌ای پایدار نخواهد داشت. معلم ادبیات فارسی دانا، یکی از مهم‌ترین سرمایه‌های تربیتی برای ساختن نسلی معنajo، زبان‌فهم، هویت‌مند و اندیشمند است.

پیشنهادهای کاربردی

۱. بازآموزی تخصصی معلمان ادبیات فارسی با تأکید بر روش‌های تدریس تفسیری، گفت‌وگو‌محور و معنا ساز.

۲. کاهش غلبه آزمون‌های حافظه‌محور در درس ادبیات فارسی و جایگزینی آن با ارزشیابی‌های تحلیلی، تفسیری و عملکردی.

۳. بازنگری در محتوای کتاب‌های درسی با هدف تقویت پیوند میان متن ادبی و مسائل واقعی زندگی دانش‌آموزان.

۴. طراحی کارگاه های تربیت دانایی محور برای معلمان، با محوریت هویت فرهنگی، تفکر انتقادی و یادگیری معنادار.
۵. تقویت گفت و گوی کلاسی و اختصاص زمان کافی برای تحلیل، تفسیر و مشارکت دانش آموزان در کلاس.
۶. توجه به تجربه زیباشناختی در تدریس ادبیات از طریق بلندخوانی، روایت، اجرای ادبی و خوانش خلاق.
۷. بهره گیری از روش های میان رشته ای برای پیوند ادبیات فارسی با تاریخ، اخلاق، مطالعات اجتماعی و هنر.
۸. تدوین راهنماهای آموزشی برای معلمان که در آن نمونه هایی از پرسش های عمیق، فعالیت های تفسیری و شیوه های پیوند متن با زندگی ارائه شود.
۹. تقویت هویت حرفه ای معلم ادبیات فارسی به عنوان معلمی فرهنگ ساز و تربیت گر، نه صرفاً مدرس محتوا.
۱۰. انجام پژوهش های میدانی بیشتر درباره رابطه شیوه تدریس معلمان ادبیات فارسی با میزان یادگیری معنادار، هویت فرهنگی و انگیزش دانش آموزان.

منابع

۱. حجازی، ا. (۱۴۰۱). روان شناسی تربیتی. تهران: انتشارات سمت.
۲. حسینی، م. (۱۴۰۲). بررسی تأثیر روش های تعاملی در آموزش ادبیات فارسی بر انگیزش تحصیلی دانش آموزان. فصلنامه پژوهش در آموزش زبان و ادبیات فارسی، ۱۲ (۳)، ۷۵-۹۸.
۳. شریعتمداری، ع. (۱۴۰۱). اصول و فلسفه آموزش و پرورش. تهران: امیرکبیر.
۴. شعبانی، ح. (۱۴۰۰). مهارت های آموزشی و پرورشی: روش ها و فنون تدریس. تهران: سمت.
۵. صفوی، ک. (۱۳۹۹). از زبان شناسی به ادبیات. تهران: سوره مهر.

۶. سیف، ع. ا. (۱۴۰۰). روان شناسی پرورشی نوین: روان شناسی یادگیری و آموزش. تهران: دوران.
۷. زرقانی، م. (۱۴۰۰). آموزش زبان و ادبیات فارسی: مبانی، روش ها و کاربردها. تهران: نشر مدرسه.
۸. زرین کوب، ع. (۱۳۹۸). با کاروان حله. تهران: سخن.
۹. قائمی، ع. (۱۴۰۱). تربیت و بازسازی هویت در مدرسه. قم: انتشارات بوستان کتاب.
۱۰. کریمی، ی. (۱۴۰۱). روان شناسی تربیتی. تهران: ویرایش.
۱۱. ملکی، ح. (۱۴۰۰). برنامه درسی: الگوها، رویکردها و کاربردها. تهران: آوای نور.
۱۲. فانی، ک.، مهرمحمدی، م.، و صافی، ا. (۱۴۰۱). تحلیل دلالت های تربیتی اسناد تحول آموزشی برای برنامه درسی مدارس. فصلنامه مطالعات برنامه درسی، ۱۶(۲)، ۵۰-۲۵.
۱۳. یوسفی، ع. (۱۴۰۲). نقش معلم در شکل دهی به یادگیری معنادار در کلاس های علوم انسانی. پژوهشنامه تعلیم و تربیت، ۱۸(۱)، ۱۰۱-۱۲۴.
۱۴. نجفی، م. (۱۴۰۱). ظرفیت های هویتی آموزش ادبیات فارسی در دوره متوسطه. مجله مطالعات هویت ایرانی، ۹(۲)، ۶۸-۴۴.
۱۵. رضایی، ف. (۱۴۰۲). تحلیل محتوای رویکردهای فهم محور در تدریس متون ادبی فارسی. فصلنامه نوآوری در آموزش، ۷(۴)، ۸۰-۵۵.